

فصلنامه علمی - تخصصی معارف علوم انسانی و علوم اسلامی

شماره هشتم، بهار ۱۴۰۱، ص ۴۴۱ - ۴۶۱

درجات و درکات در قرآن و روایات

راضیه قادری جویباری^۱

چکیده

هدف از خلقت و آفرینش هستی هدایت به کمال رسیدن همه مخلوقات از جمله انسان است. رسیدن به درجات عالییه از سعادت و کمال همواره با موانع و مشکلات همراه بوده است که قرآن کریم در آیات متعددی به آن عوامل اشاره کرده است. قرآن کریم نیل به درجات معنوی را عاملی در راستای نجات اخروی قرار داده است؛ همان گونه که درکات را نیز موجب نابودی و جهنمی شدن انسان می داند. از این رو، شناخت عوامل رسیدن به درجات و عوامل منتهی و منجر به درکات می شود، اهمیت و ضرورت می یابد. بدون تردید، شناخت عوامل سقوط به درک، به انسان کمک قابل ملاحظه‌ای به دوری کردن از این عوامل در راستای گرفتار نشدن به عذاب الاهی می کند. قرآن و روایات، عواملی مانند ایمان، علم، عمل صالح، جهاد در راه خدا، انفاق و مشیت الاهی را موجب رسیدن به درجات معنوی می داند؛ همان گونه که عواملی مانند: غرور، نفاق، کذب، گناه و نفاق، موجبات عدم نیل به درجات عالییه و سقوط در درکات می شود، که قرآن تعبیرات مختلفی نظیر: درک، جهنم، سقر، سعیر، از آن دارد.

کلیدواژه‌ها: درجات، درکات، قرآن، روایات، عوامل، موانع.

۱. دارای مدرک کارشناسی رشته علوم قرآنی، از دانشکده علوم قرآنی قم، و مدرک کارشناسی ارشد، رشته علوم قرآن و حدیث، از دانشگاه آزاد ساری، استان مازندران، ایران، پژوهشگر و فعال فرهنگی،

مقدمه

از شیوه‌های قرآن کریم در راستای مطرح کردن موضوعات مربوط به قیامت، آوردن آیاتی است که موجب تشویق و ترغیب افراد برای رسیدن به درجات عالی بهشت و در مقابل آن، انذار افراد، برای خودداری از انجام اعمال ناپسند و جلوگیری از رسیدن افراد، به درکات دوزخ است. اکثر گناهان و مفاسدی که در اجتماع رخ می‌دهد، به این دلیل است که عاملان آن، باور و اعتقاد یقینی به جهان بعد از مرگ و کیفیت پاداش و مجازات الهی را ندارند. به همین علت، سخن از درجات و درکات در ارتباط با پاداش و مجازات الهی است. اعتقاد به مرگ و باور عمیق انسان بدین موضوع می‌تواند عاملی مؤثر در راستای جلوگیری و دوری از گناهان باشد و موجب ایجاد آمادگی در فرد برای زندگی در جهان ابدی باشد. شناخت مراتب و درجه‌ها، عامل تشویق و هشدار بسیار مهمی است که در قرآن و روایات به گونه‌های مختلفی مطرح گردیده است.

«وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ، (آل عمران/۱۳۳)؛

و شتاب کنید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان؛ و بهشتی که وسعت آن، آسمان‌ها و زمین است؛ و برای پرهیزگاران آماده شده است».

در این پژوهش سعی شده است تا با استفاده از آیات قرآن کریم و روایات ائمه اطهار (ع)، به عوامل درجات و درکات که دو مفهوم متضاد هستند، پرداخته شود.

۱) مفهوم شناسی

برای فهم دقیق موضوع بحث، ضروری است که مفردات و مفاهیم مشابه آن مورد بررسی قرار گیرد.

۱-۱) مفهوم لغوی مرتبه و مفاهیم مشابه

الف) واژه «مرتبه»

از ریشه «رت ب» مترادف با رتبه است. (طریحی، ۱۳۷۵ش، ج ۲، ص ۶۷). هرچند به نوعی در اصل این ماده، معنای ثبات و عدم تحرک نهفته است. (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۴۰۹؛ فیومی، ۱۳۸۳ش، ج ۲، ص ۶۷). اما زبان‌شناسان، این هیأت خاص را به منزلت معنا نموده‌اند، (طریحی، ۱۳۷۵ش، ج ۲، ص ۶۷). همچنان که برخی در حدیث: «مَنْ مَاتَ عَلَىٰ مَرْتَبَةٍ مِّنْ هَذِهِ الْمَرَاتِبِ بُعِثَ عَلَيْهَا»، مرتبه را به معنای منزلت رفیع گرفته و از

آن جهاد، حج و عبادت‌های سنگینی نظیر آن‌ها را اراده نموده‌اند، (ابن منظور، ۱۴۱۴ق.، ص ۴۱۰). نیز اگر گفته شود «تَرْتَبَ فُلَانٌ» بدان معناست که رتبه و درجه فرد بالاتر رفته است. (فراهیدی، ۱۴۰۴ق.، ج ۸، ص ۱۱۵) برخی هم در معنای این کلمه افزون بر منزلت، قید نزد پادشاهان و مانند آن‌ها را افزوده و گفته‌اند: «المرتبة المنزلة عند الملوك و نحوها». (همان).

ب) واژه «منزلة»

از ریشه «ن ز ل»، مترادف با مَنْزِل و به جایگاه فرود آمدن معنا شده است، (ابن منظور، ۱۴۱۴ق.، ج ۱۱، ص ۶۵۸؛ فیومی، ۱۳۸۳ش.، ج ۲، ص ۶۰۱). در تعبیری دقیق‌تر، منزله به معنای رتبه است و اگر وصف «استنزِل فُلَانٌ» در مورد شخصی استفاده شود، بدان معناست که او را از رتبه‌اش تنزّل داده و فرود آورده‌اند؛ در حالی که مَنْزِل به معنای درجه است. (ابن منظور، ۱۴۱۴ق.، ج ۱۱، ص ۶۵۸).

به همین دلیل، ترادف و نزدیکی معنایی، گاهی ممکن است کلمه «منزِل» به کار رود و معنای مرتبه و منزلت از آن اراده گردد؛ مانند حدیث «إِعْرِفُوا مَنَازِلَ الرَّجَالِ عَلَى قَدْرِ رِوَايَاتِهِمْ عَنَّا»^۱ یعنی منازل و مراتب آن‌ها در فضیلت و تفضیل. (طریحی، ۱۳۷۵ش.، ج ۵، ص ۴۵۸).

ج) واژه «مقام»

از ماده «ق و م»، مصدر و اسم زمان و مکان از قیام است. (اصفهانی، ۱۴۱۶ق.، ص ۶۹۱). لغویون مقام را موضع، جایگاه ایستادن و مکان معنا نموده‌اند. (ابن منظور، ۱۴۱۴ق.، ج ۱۲، ص ۴۹۸). مُقَام نیز به معنای محل استقرار و آرامش، (اصفهانی، ۱۴۱۶ق.، ص ۶۹۳). و یا محل اقامت و ماندن است. (مصطفوی، ۱۳۶۸ش.، ج ۹، ص ۳۴۲). لذا مفهومی که در واژه مقام نهفته است، بیشتر بر روی استقرار و ماندن در جایگاهی خاص تکیه دارد.

د) واژه «درجه»

از ریشه «د ر ج» است که برخی اهل لغت آن را همان مرتبه یا منزلت می‌دانند. (ابن منظور، ۱۴۱۴ق.، ج ۲، ص ۲۶۶، طریحی، ۱۳۷۵ش.، ج ۲، ص ۲۹۸)، که نشانگر برتری جایگاه فرد است؛ اما گروهی دیگر، معنای دقیق آن را صعود تدریجی دانسته‌اند. (مصطفوی، ۱۳۶۸ش.، ج ۳، ص ۱۹۲). صعود در معنای بالا رفتن، در دیگر کاربردهای ماده «د ر ج» هم قابل رؤیت است؛ نظیر درجه السُّلْم به معنای پله‌های نردبان، درجه السطح در

۱. ترجمه روایت: منزلت مردم را نزد ما از اندازه نقل روایاتشان از ما بشناسید.

معنای پله‌های پشت بام و مَدْرَجَه به معنای محل بالا رفتن از راه کوهستانی. (اصفهانی، ۱۴۱۶ق.، ص ۳۱۰)

همین طور معنای تَدْرُج هم در کاربردهای دیگر این ماده مشهود است؛ نظیر: «فَلَانٌ يَتَدْرَجُ فِي كَذَا؛ به معنای کم کم بالا رفتن». (همان). دَرَجُ الصَّبِيِّ وَ الشَّيْخِ، به معنای راه رفتن کند کودک و پیرمرد. (فراهیدی، ۱۴۰۴ق.، ج ۶، ص ۷۸) و استدراج در معنای اندک اندک گرفته شدن چیزی. (مصطفوی، ۱۳۶۸ش.، ج ۳، ص ۱۹۴).

بنابراین، با تأملی در معانی بیان شده برای هر کدام از این واژگان، مشخص است که به طور کلی تمامی این چهار واژه با یکدیگر هم معنا هستند. اما با دقت بیشتر در معنا و کاربرد هر کدام از آن‌ها دریافت می‌شود که میان معانی مرتبه، منزلت، مقام و درجه تفاوت وجود داشته و هر کدام از این کلمات به اعتبار مفهومی که در ماده آن نهفته است، کاربرد پیدا می‌کند. (اصفهانی، ۱۴۱۶ق.، ص ۳۱۰).

به تعبیری دقیق‌تر، اگر به جایگاه بالاتر از منظر اقامت در آن نگاه شود، واژه مقام به کار می‌رود، و اگر از منظر نزول از آن، مورد توجه قرار بگیرد، منزلت؛ اگر به لحاظ ترتیب در مراتب منظور مورد نظر باشد، مرتبه؛ و اگر صعود تدریجی مدنظر باشد، درجه به کار می‌رود. (مصطفوی، ۱۳۶۸ش.، ج ۳، ص ۱۹۲).

۱-۲) مفهوم اصطلاحی درجه و مفاهیم مشابه

اکنون بعد از روشن شدن معنای لغوی واژه‌ها، از آن جایی که درجه دارای بار معنایی عرفانی است، ابتدا به بیان مفهوم عرفانی آن پرداخته می‌شود.

۱-۲-۱) درجه در اصطلاح عرفانی

واژه منزل و مقام در اصطلاح عرفانی، معنایی نزدیک به یکدیگر دارند و تفاوت آن‌ها در واقع به اعتبار است. اگر به سلوک سالک نظر گردد و این که او در حال سفر و گذر و سیر است، حال و وضع و شرایط او منزل خوانده می‌شود و اگر به درنگ و مکث او در آن مرتبه نظر شود، به آن مقام گفته می‌شود. (انصاری، ۱۴۳۴ق.، ص ۵)

اهل عرفان، مقام را مرتبه‌ای می‌دانند که سالک به واسطه آداب خاصی به آن راه پیدا کرده و از طریق تحمل مشقات بدان نائل می‌گردد. به عبارتی معنای مقام، جایگاه بنده در برابر خداوند متعال است، به واسطه آنچه از عبادات، مجاهدات، ریاضات و انقطاع الی الله انجام داده. (سراج طوسی، ۱۳۸۳ش.، ص ۴۱) که انسان به مقام برتر از آن نمی‌رسد؛ مگر اینکه حق آن را به جای آورد. (هجویری، ۱۳۹۱ش.، ص ۲۷۴).

مقصود از درجه در تعریف عرفانی، مراحل داخلی دستیابی به یک مقام است که سالک با طی کردن این مراحل، به حقیقت آن مقام دست می‌یابد. (کاشانی، ۱۳۹۳ش، ص ۱۸۱). بر این اساس، در فرهنگ عرفانی، هر مقام متشکل از درجاتی است که سالک باید آن‌ها را ببیند.

۱-۲-۲) مفهوم درجه در اصطلاح قرآنی

ریشه «درج» در قرآن کریم با تمامی مشتقات خود، بیست مرتبه به کار رفته است که این کاربردهای بیست گانه را به صورت کلی می‌توان به سه گروه معنایی تقسیم نمود: الف) در معنای حرکت تدریجی؛ ب) در معنای برتری مادی یا دنیوی؛ ج) به معنای برتری معنوی یا اخروی.

تدبر در آیات قرآن کریم روشن می‌سازد که در همه آن‌ها مقصود از درجه، کمالات معنوی و فضایل واقعی است و زمانی که این معنا را در کنار معنای لغوی درجه که صعود تدریجی است، در نظر بگیریم، این نتیجه حاصل می‌شود که در آیات قرآن، صعود تدریجی به کمالات معنوی و فضایل حقیقی مدنظر است. (طباطبایی، ۱۴۱۲ق، ج ۷، ص ۲۰۵).

انجام تدریجی اعمال، موجب برتری تدریجی انسان می‌گردد؛ لذا مادامی که اعمال برتری‌زا انجام دهد، به تدریج برتری و صعود خواهد یافت. (مصطفوی، ۱۳۶۸ش، ج ۳، ص ۱۹۲).

با بیان این توضیحات، واژه درجه از نظر اصطلاحی در معنای برتری معنوی یا اخروی است که دارای مراتب گوناگونی است که کمال معنوی انسان را تأمین می‌نماید.

۱-۳) مفهوم درک در لغت و اصطلاح

۱-۳-۱) مفهوم لغوی درک

واژه «درک» در مفهوم و معنای مقابل «درج» قرار دارد. راغب اصفهانی در «مفردات» در معنای این واژه می‌نویسد: «الدَّرْك - مثل - الدرَج - یعنی حرکت و راه رفتن تدریجی، ولی - درج - به اعتبار صعود و بالا رفتن بکار می‌رود و - درک - به اعتبار فرود آمدن و سرنگون شدن. لذا می‌گویند: «درجاتُ الجنة و درکاتُ النار»، و به تصور فرو افتادن در آتش آن جا، هاویة نامیده شده؛ یعنی جایی که در آنجا سقوط رخ می‌دهد. (اصفهانی،

۱۴۱۶ ق.، ص ۶۶۸).

قُرْشِی در «قاموس قرآن» در باره این واژه می‌نویسد: «دَرَك: (بر وزن فَرَس) رسیدن و ادراک به معنی رسیدن به چیزی است. ادراک لازم نیز آمده است مثل «ادراک الصبی»، یعنی بچه بالغ شد، ولی موارد استعمال آن در قرآن همه متعدی است. درک (بر وزن فَرَس و فَلَاس)، به معنی رحمت و آخرین قعر است؛ مثل ته دریا. (قُرْشِی، ۱۳۷۵ ش، ج ۲، ص ۳۴۰).

در فرهنگ ابجدی نیز درباره این واژه آمده است: «الدَّرَك - ملحق شدن، پیوست، تبعیت، انتهای گودی چیزی؛ «بَلَّغَ الْغَوَاصُ دَرَكَ الْبَحْرِ»: غواص به ته دریا رسید؛ «رَجَالُ الدَّرَك»: نیروی نظامی موسوم به ژاندارمری، ژاندارم‌ها. الدَّرَكَة - ج دَرَكَات: درجه‌ی عقب گردیدن است نه بالا رفتن، در مقابل این کلمه درجه‌ی صعود یا بالا رفتن است؛ «الْجَنَّةُ دَرَجَاتٌ وَ النَّارُ دَرَكَاتٌ»: بهشت درجات است و دوزخ درکات؛ «دَرَجَاتُ الْحَيَاةِ وَ دَرَكَاتُ الْمَوْتِ»: درجات زندگی و درکات مردن.» (بستانی، ۱۳۷۶ ش، ص ۳۴).

جمع‌بندی دیدگاه‌های مطرح شده نشان می‌دهد درجه در معنای رتبه و مقام معنوی به کار می‌رود و درجات در جایی معنا می‌یابد که ناظر به امور مثبت است و در نقطه مقابل آن، واژه متضاد درجات، درکات است که به معنای سقوط به پایین‌ترین نقطه است و در اصطلاح برای جهنمیان به کار می‌رود.

۲) راه‌های رسیدن به درجات

برخی عوامل بر اساس قرآن و روایات، منجر و منتج به درجات می‌شوند. شناسایی و تحلیل این عوامل می‌تواند به راه‌های شناخت و رسیدن به درجات معنوی کمک شایانی نماید.

۱-۲) اطاعت از رضوان الاهی

یکی از عوامل مهم رسیدن و ترفیع درجات، تبعیت از رضوان خداوند متعال است، مقام رضا، خشنودی از

حق و بالاترین کمالات معنوی است:

«أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَا وَاهُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ؛ هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ» (آل عمران/۱۶۳)؛

آیا کسی که از رضای خدا پیروی کرده، همانند کسی است که به خشم و غضب خدا بازگشته؟ و جایگاه او جهنم، و پایان کار او بسیار بد است، هر یک از آنان، درجه و مقامی در پیشگاه خدا دارند؛ و خداوند به آنچه انجام می‌دهند، بیناست.»

امام سجاد (ع) در بیانی زیبا مراتب زهد تا رضا (خشنودی) را چنین برشمرده است:

«أَعْلَى دَرَجَةِ الزُّهْدِ أَدْنَى دَرَجَةِ الْوَرَعِ وَ أَعْلَى دَرَجَةِ الْوَرَعِ أَدْنَى دَرَجَةِ الْيَقِينِ وَ أَعْلَى دَرَجَةِ الْيَقِينِ أَدْنَى دَرَجَةِ الرِّضَا» (کلینی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۱۲۸)؛

یعنی بالاترین درجه زهد، پایین‌ترین درجه پارسایی است و بالاترین درجه پارسایی، کمترین درجه یقین است و بالاترین مرتبه یقین، پایین‌ترین درجه خشنودی است.»

علامه طباطبایی رضوان الاهی را حقیقت رستگاری می‌داند و حتی بهشت بدون رضای الاهی عذاب و جهنم بیان داشته‌اند. ایشان علت نکره بودن کلمه «رضوان» در قرآن را غیرقابل فهم بودن آن دانسته و فرموده: معرفت انسان، نمی‌تواند آن را و حدود آن را درک کند. چون رضوان خدا محدود و مقدور نیست تا وهم بشر بدان دست یابد. وی در ادامه بیان داشته که حقیقت عبودیت که قرآن کریم بشر را بدان دعوت می‌کند، عبودیتی است که به خاطر محبت به خدا انجام شود، نه به خاطر طمعی که به بهشتش و یا ترسی که از آتشش داریم و بزرگترین سعادت و رستگاری برای یک نفر و عاشق و دوستدار این است که رضایت معشوق خود را جلب کند، بدون اینکه درصدد ارضای نفس خویش بوده است. (طباطبایی، ۱۴۱۲ق، ج ۵، ص ۱۲۰).

۲-۲) مشیت الاهی

یکی دیگر از عوامل در راستای رسیدن به درجات، مشیت الاهی و خواست خداوند، است. (طبرسی،

۱۳۷۲ش، ج ۱۲، ص ۲۶۹). در این زمینه قرآن کریم می‌فرماید:

«فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ

الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ»، (یوسف/۷۶)؛

در این هنگام، یوسف قبل از بار برادرش، به کاوش بارهای آنها پرداخت؛ سپس آن را از بار برادرش بیرون

آورد؛ این گونه راه چاره را به یوسف یاد دادیم! او هرگز نمی‌توانست برادرش را مطابق آیین پادشاه (مصر) بگیرد،

مگر آنکه خدا بخواهد! درجات هر کس را بخواهیم بالا می‌بریم؛ و برتر از هر صاحب علمی، عالمی است».

۲-۳) انفاق

طبق بیان قرآن کریم یکی از عوامل مهم در ترفیع درجات، انفاق کردن است:

«وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ

قَاتَلَ أَوْلِيكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ»، (حدید/

۱۰)؛

چرا در راه خدا انفاق نکنید در حالی که میراث آسمانها و زمین همه از آن خداست و کسانی که قبل از

پیروزی انفاق کردند و جنگیدند با کسانی که پس از پیروزی انفاق کردند، یکسان نیستند؛ آنها بلندمقامتر از کسانی

هستند که بعد از فتح انفاق نمودند و جهاد کردند؛ و خداوند به هر دو وعده نیک داده؛ و خدا به آنچه انجام

می‌دهید آگاه است».

۲-۴) عمل صالح

یکی از عوامل که موجب رفعت درجات می شود و قرآن کریم به آن تأکید کرده است عمل صالح است،

قرآن کریم، می فرماید:

«وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى»، (طه/ ۷۵)؛

و هرکس با ایمان نزد او آید، و اعمال صالح انجام داده باشد، چنین کسانی درجات عالی دارند».

علامه طباطبایی در توضیح عمل صالح از نظر قرآن می فرماید: «عمل صالح، عملی است سزاوار قبول که

مهر تلاش بندگی و اخلاص و انجام عمل فقط به خاطر خدای کریم، بر آن خورده است». (طباطبایی، ۱۴۱۲ق،،

ج ۱۷، ص ۲۱).

ایشان ذیل آیه ۱۱۳ و ۱۱۴ سوره آل عمران می نویسد: «عمل صالح تمام اعمال خیر، مانند عبادات، انفاق،

عدل، برآوردن نیازهای برادر دینی و مانند آن را شامل می شود.» (طباطبائی، ۱۴۱۲ق،، ج ۳، ص ۴۲۵).

شهید صدر در مورد عمل صالح این گونه می فرماید: «اسلام ارزش کار هر کسی را با انگیزه‌ها و زمینه‌ها و

حدود فکری و روحی او که بذره‌های کارش در ضمن آن افشاند می شود، مربوط می داند. زمینه‌های فکری کلی

که اسلام آن را مقرر داشته، ایمان به خدا و روز قیامت است و انگیزه‌های آن عبارت از عواطف و تمایلات خیر

می باشد. کار شایسته کاری است که از این عواطف و تمایلات در کنار همان روحیه ایمان کلی ریشه گرفته

باشد». (صدر، ۱۴۰۰ق،، ص ۱۱۹).

۳) موانع رسیدن درجات در قرآن کریم

افزون بر اینکه برخی عوامل، موجب رسیدن به درجات می شوند. برخی موانع نیز موجب می گردند انسان

به درجات معنوی نایل نشود. این موانع، به مثابه حجاب‌ها و زنگارهایی هستند که انسان را از معنویت و ترفیع

درجه باز می دارند.

۱-۲) دروغ گفتن

یکی از موانع مهم کسب درجات معنوی، کذب و دروغگویی است، کذب بر خلاف صدق، عبارت از عدم مطابقت خبر با واقع است، به عبارتی وصف خبر به شمار می‌رود. (طباطبائی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۹، ص ۱۷۹). قرآن کریم می‌فرماید:

«أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى؛ أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى؛ كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَه لِنَسْفَعَا بِالنَّاصِيَةِ؛ نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ»،
(علق/ ۱۳ - ۱۶)؛

(به من خبر ده) اگر «این طغیانگر» حق را انکار کند و به آن پشت نماید «آیا مستحق مجازات الهی نیست؟» آیا او ندانست که خداوند «همه اعمالش را» می‌بیند؟ چنان نیست که او خیال می‌کند، اگر دست از کار خود بردارد، ناصیه‌اش [موی پیش سرش] را گرفته «و به سوی عذاب می‌کشانیم»، همان ناصیه دروغگوی خطاکار را.»

یا در آیاتی از سوره شعراء، دروغ از ناحیه شیطان و عملی شیطانی عنوان گردیده است:
«هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ؛ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ؛ يُلْقُونَ السَّمْعَ وَ أَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ، (شعراء/ ۲۲۱ - ۲۲۳)؛

آیا به شما خبر دهم که شیاطین بر چه کسی نازل می‌شوند؟ آنها بر هر دروغگوی گنهکار نازل می‌گردند؛ آنچه را می‌شنوند «به دیگران» القا می‌کنند؛ و بیشترشان دروغگو هستند.»

در وصایای رسول اکرم (ص) به ابوذر غفاری نقل شده است که:
«بَا اِبَاذِرَ، وَيْلٌ لِّلَّذِي يُحَدِّثُ فَيَكْذِبُ لِيُضْحِكَ بِهِ الْقَوْمَ وَيْلٌ لَهُ»؛ (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۸۸، ص ۵۷۷)؛
وای بر کسی که نقل کلامی کند به دروغ، تا مردم به آن بخندند. وای بر او.»

هم چنین در مذمت دروغ از امام صادق (ع) روایت شده که از فرمایش رسول خدا (ص) است:

«أَرَبِي الرِّبَا الكَذِبُ»، (همان)؛

یعنی دروغ از ربا بالاتر است.»

بنا بر این در حرمت و زشتی دروغ، هیچ گونه تردیدی نیست؛ چنان که ادله همه بر حرمت آن دلالت می‌کند. دروغ هر چند کوچک، از رذایل اخلاقی و نشانه نفاق است. برخی تصور می‌نمایند اگر کسی به عنوان شوخی و

مزاح و جلب توجه مردم دروغ بگوید، اشکالی ندارد. چرا که در این گونه موارد جنبه شوخی و مزاح دارد، نه جدی؛ اما این نکته را باید در نظر داشت که در شرع مقدس اسلام، دروغ گفتن به طور کلی نهی شده است. (مهدوی کنی، ۱۳۷۲ش، ص ۲۴۱-۲۴۲).

۲-۲) غرور

یکی از موانع مهم در راستای رفعت به درجات غرور است. در قرآن کریم، صفت غرور به عنوان صفتی مذموم، مورد تأکید قرار گرفته است:

«وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَ لَهْوًا وَ غَرَّتَهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ ذَكَرُ بِهِ أَنْ تَبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَ لَا شَفِيعٌ وَ إِنْ تَعَدَلَ كُلُّ عَدَلٍ لَّا يُؤْخَذُ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ»، (انعام/۷۰)؛

و رها کن کسانی را که آیین «فطری» خود را به بازی و سرگرمی گرفتند، و زندگی دنیا، آنها را مغرور ساخته، و با این «قرآن»، به آنها یادآوری نما، تا گرفتار «عواقب شوم» اعمال خود نشوند «و در قیامت» جز خدا، نه یابوری دارند، و نه شفاعت‌کننده‌ای و «چنین کسی» هر گونه عوضی بپردازد، از او پذیرفته نخواهد شد؛ آنها کسانی هستند که گرفتار اعمالی شده‌اند که خود انجام داده‌اند؛ نوشابه‌ای از آب سوزان برای آنهاست؛ و عذاب دردناکی به خاطر اینکه کفر می‌ورزیدند و آیات الهی را انکار می‌کردند.

هم چنین در سوره اعراف نیز در مذمت غرور آمده است:

«الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَ لَعِبًا وَ غَرَّتَهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَ مَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ»، (اعراف/۵۱)؛

همان ها که دین و آیین خود را سرگرمی و بازیچه گرفتند؛ و زندگی دنیا آنان را مغرور ساخت؛ امروز ما آنها را فراموش می‌کنیم، همان گونه که لقای چنین روزی را فراموش کردند و آیات ما را انکار نمودند.

۳-۲) گناه و معصیت

قرآن کریم و روایات معصومان (ع) گناهان را از جمله موانع رفعت درجات محسوب کرده‌اند، در سوره

قصص در این زمینه می‌فرماید:

«قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَوْ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْتَلُّ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ»، (قصص/۷۸)؛

یعنی قارون گفت: «این ثروت را بوسیله دانشی که نزد من است به دست آورده‌ام» آیا او نمی‌دانست که خداوند اقوامی را پیش از او هلاک کرد که نیرومندتر و ثروتمندتر از او بودند؟ و هنگامی که عذاب الهی فرا رسد، مجرمان از گناهانشان سؤال نمی‌شوند».

ذیل این آیه در تفسیر نموده چنین آمده است: «یعنی امروز آگاهان بنی اسرائیل به قارون نصیحت می‌کنند و مجال اندیشه و پاسخ به او می‌دهند اما هنگامی که اتمام حجت شد و عذاب الهی فرا رسید، دیگر مجال برای اندیشه یا سخنان ناموزون و کبرآلود نیست، عذاب الهی همان و نابودی همان! در اینجا این پرسش پیش می‌آید که منظور از این سؤال که در مورد مجرمان نفی شده کدام سؤال است؟ در دنیا یا آخرت؟ بعضی از مفسران، اولی را انتخاب کرده‌اند، و بعضی دومی را، و مانعی ندارد که هر دو مراد باشد، یعنی هم در موقع مجازات استیصال در دنیا از آنها سؤال نمی‌شود تا بخواهند پشت هم اندازی کنند و عذرتراشی نمایند و خود را بی‌گناه قلمداد کنند، و هم در قیامت، چرا که در آنجا بدون سؤال همه چیز روشن است و به گفته قرآن، چهره‌ها خود گواهی بر وضع مجرمان می‌دهد! «يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ» (الرحمن / ۴۱) و به این ترتیب آیه مورد بحث هماهنگ با آیه ۳۹ سوره رحمان است که می‌فرماید: «فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌ» (الرحمن/۳۹) در آن روز از هیچ یک نه انسان و نه جن در باره گناهش سؤال نمی‌شود»، (مکارم، ۱۳۷۱ش، ج ۱۶، ص ۱۶۱-۱۶۲).

۴-۲) نفاق

یکی از موانع رسیدن انسان به درجات، نفاق است که در فرهنگ اسلامی به معنای اظهار اسلام و ایمان و پنهان داشتن کفر است، قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید:

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ وَ إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَىٰ يُرَاؤُنَ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا» (نساء/۱۴۲)؛

منافقان می‌خواهند خدا را فریب دهند؛ در حالی که او آنها را فریب می‌دهد؛ و هنگامی که به نماز برمی‌خیزند، با کسالت برمی‌خیزند؛ و در برابر مردم ریا می‌کنند؛ و خدا را جز اندکی یاد نمی‌نمایند».

هم چنین خداوند در آیه دیگر ویژگی منافقان و فسق آنها را بیان می‌کند:

«الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»، (توبه/۶۷)؛

یعنی مردان منافق و زنان منافق، همه از یک گروهند! آنها امر به منکر، و نهی از معروف می‌کنند؛ و دستهایشان را از انفاق و بخشش می‌بندند؛ خدا را فراموش کردند، و خدا (نیز) آنها را فراموش کرد و رحمتش را از آنها قطع نمود؛ به یقین، منافقان همان فاسقانند.»

قرآن کریم در آیه مورد بحث اشاره به یک مطلب کلی می‌کند و آن اینکه ممکن است روح نفاق به اشکال مختلف ظاهر شود، و در چهره‌های متفاوت خودنمایی کند که در ابتدا جلب توجه نکند، مخصوصاً خود نمایی روح نفاق در یک «مرد» با یک «زن» ممکن است متفاوت باشد، اما نباید فریب تغییر چهره های نفاق را در میان منافقان خورد، بلکه با دقت روشن می‌شود که همه در یک سلسله صفات که قدر مشترک آنان محسوب می‌شود شریکند، لذا می‌گوید مردان منافق و زنان منافق همه از یک قماشند: «الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ» سپس به ذکر چند صفت از اوصاف آنان می‌پردازد: اول و دوم: آنها مردم را به «منکرات» تشویق، و از «نیکیها» باز می‌دارند «يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ» یعنی درست بر عکس برنامه مؤمنان راستین که دائماً از طریق «امر به معروف» و «نهی از منکر» در اصلاح جامعه و پیراستن آن از آلودگی و فساد کوشش دارند، منافقان دائماً سعی می‌کنند که فساد همه جا را بگیرد، و معروف و نیکی از جامعه برچیده شود، تا بهتر بتوانند در چنان محیط آلوده‌ای به اهداف شومشان برسند. سوم: آنها دست دهنده ندارند، بلکه «دستهایشان را می‌بندند» نه در راه خدا انفاق می‌کنند، نه به کمک محرومان می‌شتابند، و نه خویشاوند و آشنا از کمک مالی آنها بهره می‌گیرند «وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ» روشن است آنها چون ایمان به آخرت و نتایج و پاداش «انفاق» ندارند، در بذل اموال سخت بخیلند، هر چند آنها برای رسیدن به اغراض شوم خود، اموال فراوانی خرج می‌کنند و یا به عنوان ریاکاری بذل و بخششی دارند، اما هرگز از روی اخلاص و برای خدا دست به چنین کاری نمی‌زنند. چهارم تمام اعمال و گفتار و رفتارشان نشان می‌دهد که «آنها خدا را فراموش کرده‌اند» و نیز وضع زندگی آنها نشان می‌دهد که «خدا هم آنها را از برکات و توفیقات و مواهب خود فراموش نموده»، یعنی با آنها معامله فراموشی کرده است و آثار این دو فراموشی در تمام زندگی آنان آشکار است «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ»، (مکارم، ۱۳۷۱ش، ج ۸، ص ۲۹).

۴) عوامل سقوط به درک

پس از تبیین درجات در قرآن کریم، درکات در قرآن کریم مورد بررسی قرار می‌گیرد، درکات در نقطه

مقابل درجات است و افرادی که از نظر معنوی دچار انحطاط هستند، سرنوشتشان به درکات منتهی می‌گردد.

۴-۱) نفاق و دورویی

طبق دیدگاه قرآن کریم، منافقان در بدترین درجه از جهنم هستند:

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا، (نساء/۱۴۵)؛

منافق اندر پایین‌ترین درکات دوزخ قرار دارند؛ و هرگز یآوری برای آنها نخواهی یافت».

بنابراین، از طرح دوستی با دشمنان خدا، که نشانه نفاق است، پرهیزید».

مرحوم طبرسی در «مجمع البیان»، در مورد آرای مختلف در این آیه شریفه می‌نویسد: منافقان در طبقه زیرین دوزخ هستند زیرا دوزخ از لحاظ عمق، طبقات و درکاتی است، هم چنان که بهشت را از لحاظ علو و ارتفاع، درجاتی است، منافق از لحاظ قبح کردارش در طبقه زیرین دوزخ قرار دارد، این معنی از ابن کثیر و ابو عبیده و جماعتی است.

عبد الله بن مسعود و ابن عباس این گونه می‌گویند که؛ منافقان در تابوتهایی از آهن، بسته شده و در آتش جای دارند، یا ابو القاسم بلخی گوید: ممکن است که «درک‌ها» منزلهایی باشند که برخی از برخی دیگر، از لحاظ مسافت، پایین‌ترند و ممکن است خبر باشد از اینکه عذاب آنان به سر حد خود می‌رسد. چنان که می‌گویند: پادشاه فلان شخص را به حضيض و و فلان شخص را به عرش رسانید و مقصودشان این است که: یکی را از لحاظ مقام دچار انحطاط و دیگری را به اوج رسانید و صحبت از مسافت و زیر و بالا نیست»، (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۶، ص ۱۱۳).

در ارتباط و نحوه وارد شدن در بدترین درجه از جهنم، در تفسیر «المیزان» ذیل این آیه شریفه آمده است: «این آیه شریفه مؤمنین را نهی می‌کند از اینکه به ولایت کفار و سرپرستی آنها بپیوندند و ولایت مؤمنین را ترک کنند و سپس آیه شریفه دوم مسأله را تعلیل می‌کند، به تهدید شدیدی که از ناحیه خدای تعالی متوجه منافقین شده و این بیان و تعلیل معنایی جز این نمی‌تواند داشته باشد که خدای تعالی ترک ولایت مؤمنین و قبول ولایت کفار را «نفاق» دانسته، و مؤمنین را از وقوع در آن بر حذر می‌دارد. سیاق دلالت دارد بر اینکه آیه شریفه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا» (نساء/۱۴۴)، به منزله نتیجه‌ای است که از مطالب قبل گرفته شده و یا حد اقل فرعی است که بر آنها متفرع می‌شود و همین دلالت سیاق مثل این می‌ماند که صریحا فرموده باشد که آیات سابق

متعرض حال بیمار دلان ضعیف الایمان است، نه منافقین اصطلاحی و اگر آنان را منافق خوانده صرف تعبیر و نامگذاری بوده، و به فرضی که بگوئیم آیات سخن از منافقین اصطلاحی دارد، حد اقل شامل بیماردلان نیز می‌شود، آن گاه مؤمنین را اندرز می‌دهد که پیرامون این قرقگاه خطرناک نگردند و متعرض خشم خدای تعالی نشوند و حجتی واضح علیه خود به دست خدای تعالی ندهند که اگر چنین کنند خدای تعالی گمراهشان خواهد کرد و خدعه و نیرنگ در کارشان خواهد نمود و در زندگی دنیا گرفتار ذذبده و سرگردانشان ساخته و در آخرت بین آنان و کفار در یک جا یعنی در جهنم جمع خواهد کرد و در گودترین درک‌های آتش سکنایشان خواهد داد و رابطه بین آنان و هر نصیر و یآوری را که بتواند یاریشان کند و هر شفیی را که بتواند شفاعتشان کند قطع خواهد کرد. (طباطبایی، ۱۴۱۲ق.، ص ۱۹۱-۱۹۲).

۴-۲) غرق شدن در وادی کفر

غرق شدن فرعون و وارد شدن او به درک، به دلیل کفر، ورزیدن او بوده است، فرعون، زمانی که در دریا در حال غرق شدن بود، اذعان به ایمان نمود؛ اما دیگر برای انتخاب ایمان دیر شده بود، در این زمینه قرآن کریم می‌فرماید:

«وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَغْيًا وَ عَدْوًا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ، (یونس / ۹۰)؛

یعنی سرانجام بنی اسرائیل را از دریا «رود عظیم نیل» عبور دادیم؛ و فرعون و لشکرش از سر ظلم و تجاوز، به دنبال آنها رفتند؛ هنگامی که غرقاب دامن او را گرفت، گفت: «ایمان آوردم که هیچ معبودی، جز کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند، وجود ندارد؛ و من از مسلمین هستم».

در واقع هنگامی که پیشگویی‌های موسی یکی پس از دیگری بوقوع پیوست و فرعون بیش از پیش از صدق گفتار این پیامبر بزرگ آگاه شد، و قدرت نمایی او را مشاهده کرد، ناچار اظهار ایمان نمود، به امید اینکه همانگونه که «خدای بنی اسرائیل» آنها را از این امواج کوه پیکر رهایی بخشید، او را نیز رهایی بخشد، لذا می‌گوید: به همان خدای بنی اسرائیل ایمان آوردم.

ولی بدیهی است چنین ایمانی که به هنگام نزول بلا و گرفتار شدن در چنگال مرگ اظهار می‌شود، در واقع یک نوع ایمان اضطراری است، که هر جانی و مجرم و گنهکاری دم از آن می‌زند، بی آنکه ارزشی داشته باشد و

یا دلیل بر تکامل و حسن نیت و صدق گفتار او گردد. به همین جهت خداوند او را مخاطب ساخت و فرمود: «اکنون ایمان می‌آوری در حالی که قبل از این طغیان و گردنکشی و عصیان نمودی، و در صف مفسدان فی الارض و تبهکاران قرار داشتی» «الآن وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ». (یونس/ ۹۱) و یا در سوره نساء می‌خوانیم: «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ» (نساء/ ۱۸) برای کسانی که کارهای سوء انجام دهند، و به هنگام فرا رسیدن مرگ توبه کنند، توبه‌ای نیست، به همین دلیل بسیار دیده شده که اگر امواج بلا فرو نشیند و از چنگال مرگ رهایی یابند باز به برنامه‌های سابق بر می‌گردند. (مکارم، ۱۳۷۱ ش، ج ۸، ص ۳۷۷).

۳-۴ جهیم

یکی از درکات و درجه‌های پستی که مجرمان و گناهکاران در روز قیامت وارد آن می‌شوند، جهیم است. در این زمینه در آیاتی از سوره انفطار می‌خوانیم:

«وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ» (انفطار/ ۱۴)؛

همانا بدکاران در جهنم هستند».

عبد الله بن سنان، از امام جعفر صادق (ع) روایت کرده است که: «مردی به نزد ابوذر آمد و گفت که: ای ابوذر؛ ما را چه می‌شود که مرگ را ناخوش داریم؟ ابوذر گفت: از برای آنکه شما دنیا را آبادان کرده‌اید، و آخرت را ویران ساخته‌اید پس ناخوش دارید که از آبادی به سوی ویرانه منتقل شوید؛ پس به ابوذر گفت که: آمدن و ورود ما را بر خدای عز و جل چگونه می‌بینی؟ ابوذر گفت: اما نیکوکار، چون غائب و مسافری است که از سفر باز آید، و بر کسان خود وارد شود. و اما بدکار، چون غلام گریخته است که بر آقای خود وارد گردد. آن مرد گفت که: حال ما را در نزد خدای «تعالی» چگونه می‌بینی؟ ابوذر گفت که: عمل‌های خود را بر کتاب خدا عرضه دارید. به درستی که خدای - تعالی - می‌فرماید که: «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ» (انفطار/ ۱۳) «وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ» (انفطار/ ۱۴) حضرت فرمود که: «آن مرد گفت: پس رحمت خدا در کجا است؟ ابوذر گفت که: رحمت خدا نزدیک است بر نیکوکاران»، (کلینی، ۱۳۷۳ ش، ج ۴، ص ۲۷۵).

۴-۴) جاویدانگی در جهنم

از دیگر واژگانی که در قرآن کریم، به مفهوم نابودی و انحطاط معنوی و وارد شدن در عذاب الهی، واژه «جهنم» است. در آیات متعددی از قرآن کریم، به عواملی، که منجر به جاویدانگی انسان در جهنم می شود، اشاره شده است:

«وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا» (نساء/۱۵)؛

کسی که بعد از آشکار شدن حق، با پیامبر مخالفت کند، و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید، ما او را به همان راه که می رود می بریم؛ و به دوزخ داخل می کنیم؛ و چه بد جایگاه دارد».

و در آیه دیگر، نیز سرنوشت منافقان این گونه بیان گردیده است:

«وَعَدَّ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ» (توبه/۶۸)؛

خداوند به مردان و زنان منافق و کفار، وعده آتش دوزخ داده؛ جاودانه در آن خواهند ماند همان برای آنها کافی است و خدا آنها را از رحمت خود دور ساخته؛ و عذاب همیشگی برای آنهاست».

و هم چنین در سوره مؤمنون نیز به جهنمی شدن افرادی که پرونده اعمال سبکی دارند، اشاره شده است:

«وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ» (مؤمنون/۱۰۳)؛

و آنان که وزنه اعمالشان سبک باشد، کسانی هستند که سرمایه وجود خود را از دست داده، در جهنم جاودانه خواهند ماند».

و یا در سوره بینه نیز کافران را این گونه وصف کرده است:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَٰئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ» (بینه/۶)؛

کافران از اهل کتاب و مشرکان در آتش دوزخند، جاودانه در آن می مانند؛ آنها بدترین مخلوقاتند».

ذیل این آیه شریفه، روایتی مرتبط با ولایت اهل بیت (ع) وارد شده است که:

«جابر بن عبد الله گوید: حضرت رسول (ص) در مرضی که وفات کردند به فاطمه (علیها السلام) فرمودند:

ای دختر من پدر و مادرم فدایت باد بفرست شوهرت نزد من بیایند، فاطمه علیها السلام به امام حسن (ع) فرمود:

نزد پدرت بروید و بگوئید جدم شما را نزد خود طلب کرده است. حسن نزد پدرش رفت و جریان را گفت، امیر المؤمنین (ع) نزد حضرت رسول (ص) رفت و فاطمه (علیها السلام) هم در آنجا حضور داشتند، فاطمه از ناراحتی رسول خدا اندوهگین بود، پیامبر به دخترش فرمود: بعد از امروز ناراحتی‌های پدرت نخواهد بود، ای فاطمه در فراق پیغمبر گریبان چاک نمی‌کنند و چهره نمی‌خراشند ای فاطمه هنگامی که من در گذشتم داد و فریاد و شیون نکنید، همان سخنانی را بگوئید که پدرت هنگام در گذشت ابراهیم برادرت گفت، دل می‌سوزد و اشک می‌ریزد، ولی چیزی که خداوند را به غضب بیاورد بر زبان جاری نمی‌کند ولی ما ای ابراهیم در مرگ تو محزون می‌باشیم، بعد از این فرمود: ای علی نزد من بیائید او هم نزد حضرت رسول رفت، رسول خدا گفت: ای علی گوشت را نزدیک دهانم بیاور علی هم گوش خود را نزدیک برد، پیامبر اکرم (ص) فرمود: خداوند در قرآن مجید فرموده «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» (بینه/۷) علی گفت: آری چنین است، رسول اکرم فرمود: آنها شما و شیعیان هستید که با چهره‌های سفید و سیراب وارد می‌گردید، و در جای دیگر می‌فرماید «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ» (بینه/۶) گفت: آری این را هم دیده‌ام؛ رسول خدا فرمود: آنها دشمنان شما و شیعیان می‌باشند که روز قیامت با چهره‌های سیاه و گرسنه و تشنه و بد عاقبت وارد قیامت می‌شوند و معذب می‌گردند، آن آیه در مورد تو و شیعیان هست و این آیه در باره دشمنان تو و شیعیان آنها می‌باشد.» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۶۴، ص ۱۹۹).

۴-۵ ضلالت و گمراهی

یکی دیگر از درکات جهنم، سقر است:

«إِنَّ الْمَجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ. يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُقُوا مَسَّ سَقَرٍ، (قمر/۴۷-۴۸)؛

یعنی مجرمان در گمراهی و شعله‌های آتش «جهنم» قرار دارند، در آن روز که در آتش دوزخ به صورتشان کشیده می‌شوند و «به آنها گفته می‌شود» بچشید آتش دوزخ را».

در آیاتی از سوره مدثر نیز، سزای فرد یا افرادی که قرآن را افسانه می‌دانند، ورود در سقر عنوان گردیده

است:

«فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ؛ إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ؛ سَأُصْلِحُهُ سَقَرًا؛ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ»، (مدثر/۲۷)؛

و سرانجام گفت: «این «قرآن» چیزی جز افسون و سحری همچون سحرهای پیشینیان نیست این فقط

سخن انسان است «نه گفتار خدا» اما بزودی او را وارد سقر «دوزخ» می‌کنم».

۶-۴) سعیر در آیات قرآن کریم

در آیات دیگری از قرآن کریم، از جهنم و درک با وصف «سعیر» یاد شده است. در معنای «سعیر» در کتاب قاموس قرآن آمده است: «فروزان شدن آتش و فروزاندن آن راغب گفته: سحر، التهاب و شعله ور شدن آتش است و ثلاثی و تفعیل و افعال آن همه بمعنی افروختن است و مسعر چوبی است که افروخته شود. در اقرب آمده: «سَعَرَ النَّارَ وَالْحَرْبَ: أَوْقَدَهُمَا وَ أَشْعَلَهُمَا وَ هَيَّجَهُمَا» (تکویر/ ۱۲) «وَ إِذَا الْجَحِيمُ سُعِرَتْ. وَ إِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ» (تکویر/ ۱۳) سعیر از نامهای جهنم است و این به واسطه افروخته شدن آنست. و فعیل در اینجا به تصدیق راغب بمعنی مفعول است و در بعضی آیات به جای جهنم به کار رفته مثل: «إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا» (نساء/ ۱۰) «وَ أَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا» (فرقان/ ۱۱). و در بعضی آیات حال و وصف جهنم آمده نظیر: «وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا» (نساء/ ۵۵)؛ بس است جهنم افروخته».

این کلمه شانزده بار در قرآن آمده است. و در تمام موارد در جهنم آخرت به کار رفته، جز در آیه:

«وَ مَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ، (سبا/ ۱۲)؛

و هر یک از آنان که از فرمان ما سرپیچی می‌کرد او را از عذاب فروزان می‌چشانیم».

این آیه در باره مُسَخَّرُ بودن شیاطین به سلیمان است و ظاهراً مراد از آن، عذاب دنیا که خدا به آنها فهمانده بود، در صورت سرپیچی از طاعت سلیمان گرفتار عذاب خواهند بود. و نیز در آیه «وَ جَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ، (ملک/ ۵)؛ و آن را وسیله راندن شیاطین قرار دادیم و برای آنها عذاب فروزان آماده کردیم». شاید مراد از عذاب سعیر تیرهای شهاب و همان رجوم باشد.» (قرشی، قاموس قرآن، ج ۳، ص ۲۶۷).

نتیجه

درجات و درکات دو مفهوم مقابل و متضاد یکدیگر از نظر اعتقادی هستند. درجات همان صعود معنوی و درکات همان سقوط معنوی است. انسان می‌تواند با پیمودن راه حق، بهترین درجات معنوی را به دست آورد و در نقطه مقابل با پیمودن مسیر باطل به درجه درک و پست ترین رتبه سقوط کند. از منظر قرآن کریم و روایات،

عواملی نظیر انفاق، جهاد در راه خدا، ایمان، عمل صالح، موجب ترفیع درجات انسان می شوند، که خداوند از این عوامل، به صورت گزاره های مثبت نام برده و به صورت صریح و یا ضمنی به انسان توصیه نموده تا با دستیابی و تلاش در راستای نیل به این عوامل به نجات اخروی دست یابند و در مقابل، از عواملی نظیر غرور، نفاق، کذب و دروغگویی، به عنوان موانع رسیدن و ترفیع درجات نیز یاد کرده است، که با وجود آن هیچ گاه انسان، به درجات والای معنوی نمی رسد، که در نتیجه به درکات سقوط خواهد کرد. قرآن کریم، از واژه درک به اسامی گوناگونی، نظیر درک، جحیم، سقر، جهنم، یاد کرده است.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن منظور، ابو الفضل، جمال الدین، محمد بن مکرم، لسان العرب، دار الفکر و دار صادر، بیروت، چ سوم، ۱۴۱۴ ق.
۳. انصاری، خواجه عبدالله، منازل السائرین، قم، بیدار، ۱۴۳۴ ق.
۴. بستانی، فواد افرام، فرهنگ ابجدی عربی به فارسی، قم، نشر اسلامی، ۱۳۷۶ ش.
- ۵.
- ۶.
۷. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۲ ق.
۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، دمشق، دارالقلم، ۱۴۱۶ ق.
۹. سراج طوسی، عبدالله بن علی، اللمع فی التصوف، تهران، اساطیر، ۱۳۸۳ ش.
۱۰. صدر، سید محمدباقر، عمل صالح از دیدگاه قرآن، تهران، روزبه، ۱۴۰۰ ق.
۱۱. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، اسماعلیان، ۱۴۱۲ ق.
۱۲. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، تهران، فراهانی، ۱۳۷۲ ش.
۱۳. طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرین، تهران، مکتبه المرتضویة، ۱۳۷۵ ش.
۱۴. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، قم، هجرت، ۱۴۰۴ ق.
۱۵. فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر، قم، هجرت، ۱۳۸۳ ش.

۱۶. قرشی بُنایی، علی اکبر، تفسیر احسن الحدیث، تهران، بعثت، ۱۳۷۵ش.
۱۷. کاشانی، کمال الدین عبدالرزاق، اصطلاح الصوفیة، تهران، زوار، ۱۳۹۳ش.
۱۸. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، قم: دارالکتب الاسلامی، ۱۳۸۸ش.
۱۹. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ق.
۲۰. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ش.
۲۱. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ش.
۲۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۱ش.
۲۳. مهدوی کنی، محمدرضا، اخلاق عملی، تهران، فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲ش.
۲۴. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، تهران، سروش، ۱۳۹۱ش.